

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

پنما به ما که هستی

آنگه بگو که هستی؟

(۱۴) خانه آباد

پرسیدم:

- شما می گوئید خداوند همه جا هست، پس چرا کعبه را "خانه خدا" می نامند؟ آیا خداوند فقط آن جا

حضور دارد؟ یا آن که حضور "او" در آن مکان بیشتر است؟

فرمود:

- به انسان ها که ذهنشان اسیر زمان و مکان و در بند عادت هاست، امر می شود که خداوند را در زمان های

معین، در مکان های معین، و به شیوه های معین بخوانند و عبادت کنند.

این‌ها شعائر و مناسک اند که گرچه اجرای شکل ظاهری آن‌ها نشانه تقوا است، در باطن‌شان نیز مفاهیمی

ژرف و آموزه‌های بسیار مهمی وجود دارند.

پرسیدم:

- تقوا چیست؟

پاسخ داد:

- تقوا به معنای پیروی بی‌چون و چرا از فرامین "او"، و پرهیز از هرگونه نافرمانی از "او"، به دلیل احساسی

حضور همیشگی در پیشگاه "او" است.

آن‌گاه ادامه داد:

- از سوی دیگر، اجرای شکل ظاهری شعائر و مناسک در زمان‌ها و مکان‌ها و به شیوه‌های معین موجب

آن می‌گردد که

وحدت رویه و امکان عبادت جمعی یکسان برای مؤمنان پدید آید

وگرنه

خداوند همیشه، در همه جا، "به یک اندازه" حضور دارد

و

لذا بی‌نهایت خانه دارد.

گفتم:

- اگر منظورتان مساجد اند، تعداد آن‌ها که بی‌نهایت نیست. کعبه هم که فقط یکی است و به گفته برخی

کعبه یک سنگ نشانه ست که ره گم نشود.

فرمود:

- آنان که کعبه را یک سنگ نشانه می بینند از عظمت جایگاه اولین خانه ای که برای عبادت مردم بنا شده و همواره کانون برکت و هدایت بوده است چیزی نمی دانند.

کعبه خانه اصلی خدا در زمین است و به همین خاطر، تمامی مساجد روی به سمت آن دارند. ضمناً نمی توان گفت که فقط یک کعبه موجود است.

در آسمان، درست مقابل (مُحاذی) همین کعبه زمینی، تحت عرش الهی، خانه ای به نام بَيْتُ الْمَعْمُور (خانه آباد) وجود دارد که فرشتگان در آن عبادت و طواف می کنند.

فرموده اند که

بَيْتُ الْمَعْمُور (در) قَلْبِ مُؤْمِنٍ است.

پس دو کعبه وجود دارد: کعبه گِل و کعبه دِل

و نیز فرموده اند که

خداوند هم بر فراز عرش است و هم در قَلْبِ دِلشکستگان و یتیمان

و

هرگاه یتیم یا بیچاره ای از ظلم کسی آه بکشد و یا گریه کند، عرش خدا از شدت غضب "او" به لرزه در می آید.

با شنیدن این سخن، چهار ستون جسم و جانم تکان خورد.

رو به آسمان کردم و در دل گفتم:

- بارالها،

مرا ببخش و بیامرز.

چگونه و با چه رویی می توانم به سویت بیایم در حالی که یک عُمَر، عَرشِ تو را با ظلم به دیگران لرزانده

ام؟

گویی آن آشنا کلام مرا در دلم شنید. با لحنی محکم و با صلابت راه را به من نشان داد.

فرمود:

- از این پس، تا آن جا که زمان و توان داری،

بکوش تا اشک یتیمان را از رخسارشان بزدایی

و

از آن ها که دل شکسته ستم های توآند دلجویی کنی.

به این نیز بسنده مکن

پا به پای دیگران بکوش تا آن جا که ممکن است دیگر اشکی بر رخسار یتیمی روان نشود و اجازه مده تا

ستمگری با ستمگری بر دیگران دل های آنان را بشکند.

و از این راه بیاموز تا، به سهم خویش، در کنار دیگر منتظران راستین (رهروان چشم به راه)

کوچه را برای استقبال از راد مردی از سلالة پاکان - که روزی به امر و به اذن پروردگار خواهد آمد تا بر

یتیمان پدری کند، ریشه ستم را برکند، و به تمامی اشکال بردگی خاتمه دهد - آماده کنی

و به لطف "او"،

شایستگی نبرد در زیر پرچم و در رکاب آن منجی را به دست آوری.

آرزومندان به گفته هایش گوش می دادم.

شگفت آن که کلماتش را نه از لبانش، بلکه همزمان از دو جای دیگر می شنیدم:

از طبقه بالای اتاقم و نیز از درون سینه ام.

از آن روز به بعد آن آشنا – آن همسایه و هم خانه ام – بیشتر به من سر می زد و بیش از پیش مرا راهنمایی می کرد.

کم کم دریافتیم که او نه در طبقه بالای اتاقم، بلکه همین جا در قلبم، در لایه برتر هستی ام، و یا از منظر دیگری، در ژرفنای وجودم، ساکن است.

و حالا دیگر خوب می دانم که

آن آشنا، پیک و فرستاده "او" است؛

تجسمی از خرد (رسول درونی) همه ماست؛

همان که به خواست "او" در قلبهایمان جای گرفته و به امر و به اذن "او" با ما همکلام می شود و به پرسش

هایمان پاسخ می دهد تا با نام و یاد "او" به دلهایمان آرامش بیخشد، و مارا به سوی "او" بخواند و ببرد؛

به سوی آن دلارام راستین.

خواهران، برادران، و فرزندان عزیزم

این که جهان بینی توحیدی "شاه کلید" گشودن درهای خوشبختی راستین به روی بشریت است سخن تازه ای نیست؛ ولی کمتر کسی فرمان یا اجازه و یا امکان یافته تا درباره شیوه عملی گشودن آن درها توسط آن کلید سخن بگوید و راه انجام آن را نشان دهد.

آشنایی با آن آشنا سعادتی بود تا به پاسخ برای بسیاری از پرسش های اصلی ام در این باره بسیار نزدیک شوم.

افزون بر آن

او به من آموخت که در راه گشودن آن در با آن کلید،

بهترین شیوه برای از میان برداشتن تاریکی های جهل و خرافات، نه مبارزه با تک تک جاهلان و خرافه

پرستان، بلکه روشن کردن چراغ معرفت راستین است

و

بهترین جایگزین برای درخت پوسیده و آفت زده تمدن کنونی بشر، کاشتن یک نو نهال است

و نیز

برداشتن آب زلال از رود پر گل و لای زندگی، تنها با رفتن به سرچشمه آن میسر است چون گل آلودگی

این رود در طول مسیر آن پدید آمده است

و به گفته او،

چه چراغی با شکوه تر و تابان تر از انوارِ معارفِ توحیدی،

چه نهالی پر ثمرتر و جاودانه تر از درختِ طوبایِ توحید،

و

آبِ چه سرچشمه ای زلال تر و گواراتر از آبِ کوثرِ توحید و زمزمِ جهان بینیِ توحیدی است؟

این گفته ها و نوشته ها گزارشی از "دیدار"ها و "گفتگو"هایم با "آن آشنا"ست.

گفتگوهایی نه چندان کوتاه دربارهٔ آفریدگار و آفریدگان؛

و

مجموعه ای از آموزه های "کلید"ی راجع به یکتاپرستی و جهان بینیِ توحیدی

که در اجرای

پیمانی که با پروردگارم - آن گاه که به من زندگی دوباره بخشید - بسته ام

و

به فرمایشِ آن آشنا - که بی شک جلوه ای از امر و اذنِ "او"ست -

به محضرِ شما خواهران، برادران، و فرزندانِ گرانقدرم، صادقانه و امانتدارانه، تقدیم می دارم.

تا

اگر خدا خواهد،

به دعایِ خیرِ شما عزیزانم،

در انتهایِ کوچهٔ پُرغبارِ زندگی ام،

در لحظهٔ رسیدن به افق – آن جا که زمین سر به آسمان می ساید و زمینیان و آسمانیان دیدار می کنند –

در کوله بارِ عُمَرَم، اندک ره آوردی داشته باشم و

با دستانی خالی، در پیشگاهِ "او" شرمسارانه سر به زیر نیندازم.

پایان فصل یکم

ادامه دارد